

بحران سیاست در ایران

اگر سیاست را دارای دو بال بدانیم، یکی نظری و دیگری اجرایی، آنگاه شاید وضعیت امروز ایران را روشن‌تر ببینیم؛ زیرا هیچ جامعه‌ای تنها با شعار، احساسات یا آرزو به ثبات و توسعه نمی‌رسد. سیاست زمانی معنا پیدا می‌کند که اندیشه بتواند راه نشان دهد و نهاد بتواند آن راه را به عمل تبدیل کند. مشکل ایران فقط در حکومت، اپوزیسیون، اقتصاد، تحریم یا روابط خارجی خلاصه نمی‌شود. مسئله عمیق‌تر است: ما با نوعی فقر سیاسی روبه‌رو هستیم؛ فقری که هم در سطح نظری دیده می‌شود و هم در سطح اجرایی.

در حوزه نظری، بخش بزرگی از نیروهای سیاسی ایران، چه در داخل و چه در خارج، هنوز در زندان مفاهیم قرن بیستم زندگی می‌کنند. برخی همچنان به ایدئولوژی‌هایی دل بسته‌اند که حتی در زادگاه خود فرسوده شده‌اند و برخی دیگر نسخه‌هایی را از جوامع دیگر وام می‌گیرند، بی‌آنکه تاریخ، فرهنگ، جغرافیا، مذهب، ایرانی‌ت، امنیت ملی، استقلال و بافت اجتماعی ایران را در آن وارد کنند.

مشکل یاد گرفتن از جهان نیست؛ مشکل تقلید بی‌ریشه است. سیاست، مانند پزشکی، نسخه واحد ندارد. همان‌گونه که یک دارو برای همه بیماران مناسب نیست، هیچ نظریه سیاسی نیز بدون شناخت بدن تاریخی و فرهنگی یک ملت نمی‌تواند درمان‌گر باشد.

به همین دلیل است که ما هنوز نتوانسته‌ایم نظریه‌ای بومی، منسجم و قابل دفاع درباره ایران تولید کنیم.

هنوز میان آزادی، عدالت، توسعه، مذهب، ایرانی‌ت، استقلال و امنیت ملی گفت‌وگویی جدی شکل نگرفته است. بیشتر مصرف‌کننده اندیشه دیگران بوده‌ایم تا تولیدکننده اندیشه خود.

اما اگر ضعف نظری نگران‌کننده است، ضعف اجرایی و نهادی ما حتی عمیق‌تر است. جامعه سیاسی ایرانی بیش از آنکه به ساختار ایمان داشته باشد، به فرد دل می‌بندد. ما به حزب، نهاد، سندیکا، مرکز پژوهشی، سازمان مدنی و ساختار پاسخ‌گو اعتماد نمی‌کنیم؛ اما همواره در جستجوی قهرمان، منجی، رهبر یا پیامبر سیاسی هستیم؛ کسی که قرار است به تنهایی پاسخ همه دردهای ایران را بداند. این نگاه، سیاست را کودکانه می‌کند.

کشورهای توسعه‌یافته نه به این دلیل پیش رفته‌اند که رهبران بی‌خطا داشته‌اند، بلکه به این دلیل که نهادهای پایدار ساخته‌اند. افراد می‌آیند و می‌روند، اما نهادها می‌مانند. رهبران تغییر می‌کنند، اما ساختارها حافظه و استمرار می‌سازند.

طنز تلخ ما این است که از دموکراسی سخن می‌گوییم، اما رفتار سیاسی‌مان قهرمان‌محور است؛ از قانون حرف می‌زنیم، اما به فرد دل می‌بندیم؛ از مشارکت می‌گوییم، اما منتظر ناجی می‌مانیم؛ از توسعه سخن می‌گوییم، اما نهادسازی را جدی نمی‌گیریم. به همین دلیل است که بسیاری از بحث‌های سیاسی ما، با وجود هیجان فراوان، دستاورد عملی اندکی دارند. سیاست پیش از آنکه هنر مخالفت باشد، هنر ساختن است؛ و ساختن، بدون اندیشه و بدون نهاد ممکن نیست.

اگر واقعاً آینده‌ای متفاوت برای ایران می‌خواهیم، باید بپذیریم که هیچ راه میان‌بری وجود ندارد. در حوزه نظری باید جرئت تولید اندیشه داشته باشیم؛ اندیشه‌ای برخاسته از تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و واقعیت جامعه ایران. در حوزه اجرایی نیز باید از شیفتگی به اشخاص عبور کنیم و به ساختن حزب، نهاد، مرکز پژوهشی، سازمان مدنی و ساختارهای پاسخ‌گو برسیم.

آینده ایران نه با یک فرد نجات می‌یابد و نه با یک شعار. ایران زمانی از بحران عبور خواهد کرد که دو بال سیاست، یعنی اندیشه و نهاد، هم‌زمان تقویت شوند. پرنده‌ای که یک بالش شکسته باشد، هرچقدر هم بلند پرواز باشد، از زمین جدا خواهد شد.

مهدی روسفید- برلن

10.07.2026